



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۰/۰۹/۲۶

رنگریز

امارت اسلامی و جمهوری اسلامی خواستن،

بر خاکی بیل زدن است که گورستان آزادی نام دارد

نظامی که امروز بر مردم افغانستان حاکم است «جمهوری اسلامی افغانستان» نام دارد. این نظام از سال ۱۹۹۲ بر افغانستان حاکم است و مشکلات حقوقی و سیاسی فراوانی، حتی در شکل نظام دارد و اینک این مشکلات و چرایی آن را توضیح می دهیم. البته در این نوشتار به مشکلاتی که امروزه بطور عملی در کشور شاهد آن هستیم اشاره ی خاصی نشده است و فقط از نظر مسائل تئوریک معضلات جمهوری اسلامی مورد بررسی اجمالی قرار گرفته است. اولین ایراد اساسی که به نظام جمهوری اسلامی وارد است این است که اصولاً جمهوری نمی تواند اسلامی باشد و این دو واژه از نظر معنا با هم تناقض دارند و قابل جمع نیستند. حکومتی که جمهوری است نمی تواند اسلامی باشد و بالعکس .

به بیان ساده: جمهوری یعنی حکومت مردم بر مردم و اسلامی امارتی یعنی حکومت خدا بر مردم به عبارت دیگر امارت می خواهد الهی باشد ولی جمهوری می خواهد مردمی باشد .

هنگامی که بخواهیم نظر خدا را مبنا قرار دهیم، دیگر جایی برای اظهار نظر مردم باقی نمی ماند چرا که بنا بر فرض ملاهای اسلام، نظر خدا صحیح مطلق و بلامعارض می باشد.

مسأله ی دیگر که تناقض فوق را آشکار می سازد این است که در اسلام یک پیش فرض اصلی وجود دارد و آن این است که عقیده ی واحدی پشت تمامی احکام وجود دارد و آن عقیده ی اسلام می باشد؛ اما در جمهوری عقیده ی واحدی که بر مردم تحمیل شود وجود ندارد و تکثر و تفاوت های انسان ها و اختلاف طرز تفکر آن ها مورد توجه و قبول می باشد و دائم در حال تحول می باشد .

بر خلاف اسلام که یک اصل مانند قرآن را ثابت فرض می کند و همه چیز را بر مبنای آن بنا می کند و هر چقدر هم بشر تغییر کند، احکام اسلام تغییر نخواهد کرد و ثابت خواهد ماند. شاید بتوان به بیانی ساده تر اینگونه گفت که در حکومت اسلامی این مردم هستند که باید خود را با اسلام تطبیق دهند و اسلام هیچگاه تغییر نخواهد کرد؛ ولی در جمهوری، این جمهوری است که باید خود را مطابق با خواست و تغییرات مردم تغییر دهد. بدون هیچ تعصب و پیش فرض های غیر عقلانی.

در جمهوری عقاید متعدد قابل قبول هستند و همگی درخور احترام می باشند. ولی در اسلام فقط عقیده ی واحد مسلمانان پذیرفته شده می باشد و همین اسلام، پایه و اساس همه چیز فرض می شود، در نتیجه اجزایی که مخالف با آن باشند، مخالف خدا نامیده می شوند و محکوم به نابودی هستند.

در اسلام این عقیده وجود دارد که رای اصلی رای خداست و نظر مردم فقط در جهت تایید آن معتبر می باشد و اگر نظر مردم مخالف رای خدا باشد، هیچ ارزشی ندارد و ضد ارزش محسوب می شود و محکوم به زوال است؛ ولی در جمهوری اصل نظر مردم است و این خود مردم هستند که برای خود تصمیم می گیرند و خودشان سرنوشت خود را در اختیار دارند و هرگونه که شایسته ی خود می دانند و با شرایط شان سازگار است ، آن را رقم می زنند.

پس بنابر مطالب فوق مشخص است که جمهوری نمی تواند امارتی و اسلامی باشد و همچنین اسلام هم نمی تواند جمهوری را قبول داشته باشد

آنچه امروزه شاهد آن هستیم این است که حکام افغانستان از نام جمهوری برای بدست آوردن مشروعیت سیاسی در جهان استفاده می کنند و در واقع به نام جمهوری و به کام اسلام حرکت می کنند

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

حال مشکل دیگر اینجاست که خدای مسلمانان نمی تواند خودش به طور مستقیم بر مردم حکومت کند و در نتیجه عده ای که خود را منصوب شده از طرف خدا می نامند بر مردم حکومت می کنند و برای آن ها تعیین تکلیف می کنند و بدین وسیله بر مردم سلطه یافته اند و مخالفت با خود را مساوی مخالفت با خدا می انگارند و آن را گناهی نابخشودنی و حتی سزاوار مرگ می دانند!!!

اما این مسأله را می توان اینگونه هم مطرح کرد که حتی اگر بر فرض محال حکومت مستقیم خدا بر مردم محقق شود، با اصول جمهوری تناقض پیدا می کند (بنابر سخنانی که گذشت)؛ حال چه رسد به اینکه عده ای که خود را منصوب از طرف خدا می دانند بخواهند بر مردم حکومت کنند!!!

در مورد تناقض فوق (تناقض مفاهیم جمهوریت و امارت و اسلامیت) برخی از طرفداران نظام جمهوری اسلامی افغانستان سعی کرده اند آن را توجیه کنند و اینگونه گفته اند که: «جمهوری شکل حکومت افغانستان و اسلامی بودن، محتوای این حکومت است و از آن جا که حکومت اسلامی با رای مردم انتخاب می شود، جمهوری می باشد و از آن جا که همین مردم اسلام را بعنوان دین حاکم انتخاب کرده اند، این حکومت جمهوری اسلامی می باشد.» اما به نظر ما این پاسخ توجیه کننده ی تناقض موجود نیست و تناقض همچنان باقی است. برای روشن تر شدن مطلب به مثال زیر توجه فرمایید:

مردم کشوری به اتفاق به فردی دیکتاتور رای می دهند و قبول می کنند که این فرد به شیوه ی دیکتاتوری کشورشان را اداره کند و پس از اینکه انتخاب شد رابطه اش را با مردم قطع و بصورت یک دیکتاتور بر آن ها فرمانروایی کند.

حال آیا می توان گفت این حکومت از آن جهت که برگزیده ی مردم است جمهوری و از آن جا که مردم فرد دیکتاتور را انتخاب کرده اند، دیکتاتوری می باشد، پس در نتیجه این حکومت جمهوری دیکتاتوری می باشد؟؟؟؟ خیلی مضحک است که بگوئیم مردم در انتخاب آزاد هستند ولی فقط در حدود انتخاب کردن فرد دیکتاتور. آن ها فقط می توانند در هنگام انتخابات آزادانه فرد دیکتاتور را انتخاب کنند (شکل نظام)، اما وقتی فرد دیکتاتور توسط مردم انتخاب شد، محدوده ی جمهوریت به پایان می رسد و دیکتاتوری (که محتوای نظام است) شروع می شود. این نظام دیکتاتوری سودی را که مد نظر داشته از نام جمهوری بدست آورده است و حکومت دیکتاتوری خود را زیر پرچم جمهوریت مشروعیت حقوقی و سیاسی بخشیده است و در ضمن منت مردمی بودن را نیز بر سر ملت می گذارد و هر جا اعتراضی شود افراد دیکتاتور رای مردم را پشتوانه ی خود می نامند و دست به هر عملی که می خواهند می زنند و در محتوا بطور مقهورانه ای بر همان کسانی که به نظام رای داده اند، حکومت می کنند!!!

نکته ی دیگر که لازم به ذکر است اینکه مگر می توان جمهوری را فقط محدود به شکل نظام دانست و محتوا را از آن تهی کرد؟ مگر نه این است که نظامی که می خواهد جمهوری باشد، باید هم از نظر شکلی و هم از نظر ماهوی (یا محتوا) بر اساس موازین مردمی جمهوریت باشد؟؟ اگر جمهوری را فقط و فقط برای شکل نظام در نظر بگیریم، گویی پوسته ی بی مغز و تهی را برگزیده ایم. پوسته ی بدون مغز و محتوا که هیچ ارزشی ندارد. مهم محتوای حکومت است و حکومتی که جمهوری است، هم شکل آن و هم در مراتب اولی محتوای آن باید جمهوری باشد. گویا طرفداران جمهوری اسلامی معتقد به این هستند که این نظام فقط در روز انتخابات جمهوری بوده ولی در زمان عمل، اسلامی مطلق است. فارغ از موازین جمهوری

پس همانطور که ملاحظه می شود مردم نمی توانند از نمایندگان خود در پارلمان توقع زیادی داشته باشند چرا که مجلسی که باید مردمی ترین قوای مملکتی باشد، در تنگنای قوانین بدوی اسلامی می باشد، این مسأله بر خلاف اصل تفکیک قوای باشد.

تفکیک قوا به بیانی ساده به این معنی است که: هر سه قوه ی کشور (دولت؟، مجلس و قوه ی قضاییه) باید مستقل از یکدیگر فعالیت کنند و هیچ یک نمی تواند بر دیگری نفوذ و سلطه داشته باشد. حقوقدانان بزرگی چون «منتسکیو» و «ژان ژاک روسو» طرفدار این اصل بوده اند و می توان گفت تفکیک قوایی که امروزه در اروپا وجود دارد برگرفته از نظریات منتسکیو در این باب می باشد. پس همانطور که گفته شد اهمیت این اصل در حقوق اساسی و علوم سیاسی به قدری است که در اصل شانزدهم اعلامیه ی حقوق بشر 1789 آمده است: «هر جامعه ای که در آن حقوق افراد تضمین و تفکیک قوا بر قرار نشده باشد، قانون اساسی ندارد.»

نکته ی جالب اینجاست که حتی در خود قانون اساسی ایران هم به این مسأله اشاره شده است (اصل پنجاه و هفتم)!! اما با وجود فردی مقتدر و دارای اختیارات مطلقه که بر تمام قوا احاطه دارد، چگونه ممکن است تفکیک قوا بوجود آید؟.

بطور واضح نظام جمهوری اسلامی بیشتر شبیه به حکومت پادشاهی مطلق است تا جمهوری. چرا که:

• در جمهوری، عالی ترین مقام سیاسی کشور بطور مستقیم توسط مردم انتخاب می شود ولی در جمهوری اسلامی خیر.

در حکومت های جمهوری دوره ی زمام داری حاکم محدود است(حدود 4سال)،اما در جمهوری اسلامی و بدتر از آن امارتی دوره ی رهبری نا محدود است و همین امر باعث فزونی قدرت در دست عده ای خاص و گرایش به استبداد می شود و همانطور که علما گفته اند:«قدرت فساد آور است.»

در امارت اسلامی زعیم توسط مردم انتخاب نمی شود،چرا که اینطور فرض شده است که فهم مردم پایین تر از حدی است که بتوانند بطور مستقیم زعیم ملی را انتخاب کنند.و این از عواقب جمهوری از نوع امارتی و اسلامی است که حاکم مطلق ، منتخب مردم نیست!! اما می بینیم وقتی که قرار است مردم به پای صندوق های رای بیایند تا چهره ی حکومت را زیبا سازند،هیچکس نمی گوید این مردم قدرت فهم و تصمیم گیری های مهم و حساس را ندارند.. پس می بینیم که این سه قوه شدیداً تحت نظر متشرعان هستند.

در خاتمه ذکر این نکته ضروری است که حکومت امروزی ما با نام جمهوری اسلامی خود را در حفاظ نام جمهوریت و مردمی بودن قرار داده است و در پناه پسوند اسلامی هر طور که می خواهد با مردم رفتار می کند.اگر انتقادی شود می گویند این حکومت جمهوری است و مردم آن را برگزیده اند؛ اما در عمل خواسته های مردم نیست که اجرا می شود و بر مردم حاکم است،بلکه این قشر خاص روحانیت است که بر مردم حکومت می کند و به نام خدا دست به هر کار ضد حقوقی می زند. قدرت در دست عده ای خاص که خود را منصوب به خدا می کنند جمع شده است و مردم توان مقابله با آن را ندارند.

آری مردم ایران در سال 1358 به این قانون اساسی نا معقول رای دادند . آیا ملت افغان راضی هستند که تحت لوای جمهوری اسلامی زندگی کنند و در جهان با نام تروریست شناخته شوند،حقوق و آزادی های فردی آنان(آزادی بیان،پوشش،افکار ، نوع زندگی و ...) نابود شود،در تورم زندگی کنند،طعم فقر و بیکاری را بچشند و هرگاه بخواهند لب به اعتراض بکشایند،محکوم به مخالفت با خدا و نظامی الهی شوند و سرکوب شوند؟

آیا این همان چیزی است که مردم به آن رای آری دادند؟

(در این مقاله بحث ها از نظر تئوریک مطرح شد اما در عمل وضع حقوق و سیاست در این نظام بدتر از اینهاست!!)